



چرا نخبگان مهاجرت می کنند و در تحول جامعه نقشی ندارند/ دانشگاه‌های ما به نیاز جامعه توجه ندارند

یک استاد بازنشسته فلسفه دانشگاه علامه طباطبائی در بررسی فرار نخبگان یادآور شد: دانشگاه‌های ما به نیاز جامعه توجه ندارند و لذا فارغ التحصیلان آنان کاری پیدا نمی کنند و یا به کاری می پردازند که به استعداد و تحصیل آنان ارتباطی ندارد.

یک استاد بازنشسته فلسفه دانشگاه علامه طباطبائی در بررسی فرار نخبگان یادآور شد: دانشگاه‌های ما به نیاز جامعه توجه ندارند و لذا فارغ التحصیلان آنان کاری پیدا نمی کنند و یا به کاری می پردازند که به استعداد و تحصیل آنان ارتباطی ندارد. به گزارش خبرگزاری مهر، دکتر سیدیحیی یثربی مفسر قرآن و استاد بازنشسته فلسفه دانشگاه علامه طباطبائی یادداشتی در مورد فرار نخبگان نوشته است که اکنون از نظر شما می گذرد.

نخبگان چه کسانی هستند؟ نخبگان کسانی هستند که با داشتن هوش و استعداد لازم و تلاش همیشگی در زمینه ی علم و دانش، از دیگران پیش می‌افتند. نخبگان به چه کار می آیند؟ کسانی که با دنیای جدید و تفکر جدید آشنا باشند، می دانند که نخبگان، از عوامل بنیادین تحولات در دانش و تمدن انسان‌ها می باشند. پیدایش تمدن جدید و دانش و تکنولوژی جدید، دستاورد نخبگان است. نخبگان روشن اندیش بودند که به نقد فکر و فرهنگ گذشته پرداخته و راه جدیدی پیش پای انسان‌ها نهاده اند.

در دنیای گذشته قرن‌ها بود که انسان میزان محدودی از دانایی را، آخرین درجه علم و دانش شمرده و به گرد آن می گشت. تعدادی از متون باقی مانده از ارسطو و دانشمندان دیگر یونان باستان را تنها منبع و منشأ هرگونه علم و دانش می شمرد. اما نخبگان روشن اندیش بر این منابع محدود و دانش ناچیز گذشتگان، با دیده ارزیابی و نقد نگاه کردند و با تلاش و کوشش پیگیری برآن کوشیدند، تا طرح نو درافکنند و افقهای جدیدی پیش روی بشر بگشایند. طرفداران آن دانش محدود که میراث یونانیان بود، به این نخبگان و روشن اندیشان تاختند و آنان را مورد تعقیب و آزار قرار دادند. این نخبگان را شلاق زدند و زندانی کردند و گاهی هم در آتش سوزاندند. اما اینان از پای ننشستند و در راه پدید آوردن دانش و تمدن جدید، استوار ایستادند و با خرافه و نیرنگ حاکمان مستبد و کلیسایان بیرحم، مبارزه کردند و سرانجام با دستی تخت شاهان و با دست دیگر بساط کلیسا را به لرزه درآوردند و شکست دادند و سرانجام توانستند طرح نوعی دراندازند و دنیای دیگری با انسانهای دیگر پدید آورند. این ماجرا بر هیچ کس پنهان نیست.

در دنیای جدیدی که روشن اندیشان پدید آوردند، علم و دانش، محدود و ثابت نیست، چنان که میزان ثروت و رفاه نیز محدود و ثابت نیست. هر جامعه ای با تلاش نخبگانش می تواند غرق در ثروت و نعمت گردد مانند ژاپن و کره جنوبی و هر جامعه ای می تواند در هر روز و هر ساعت در زمینه علم و دانش و تکنولوژی دستاورد جدیدی داشته باشد. از اینجاست که جامعه های پیشرفته، قدر نخبگان را می دانند و به آنان ارج و اعتبار می بخشند. نخبگان نیز در چنین جامعه هایی می توانند رشد کنند و اثرگذار و ثمر بخش باشند. اکنون با این مقدمه، به سراغ مشکلی می رویم که سالیان سال است گریبان گیر جامعه ما شده است، یعنی مشکل فرار نخبگان. مسئولان جامعه ما همه می دانند و نیز اقرار می کنند که تعداد زیادی از نخبگان، از جامعه ما فرار کرده و به کشورهای پیشرفته می روند.

اخیرا از رسانه ها شنیدم که در چهارده سال اخیر، شصت و دو درصد کسانی که در المپیادهای علمی مدال آورده‌اند از این کشور خارج شدند و اینکه سالانه صد و پنجاه هزار نفر از این سرزمین، بیرون می روند و نیز شنیدیم که سالانه حدود صد و پنجاه میلیارد دلار به دلیل فرار نخبگان، از کشور ما خارج شده و به دارایی کشورهای دیگر افزوده می گردد، البته با توجه به این آمار غم انگیز از دو نکته دیگر هم نباید غفلت کنیم. یکی اینکه کشور ما برای این نخبگان تاکنون صد و پنجاه میلیارد دلار هزینه کرده است و ما آنها را از دست می دهیم. غم انگیز تر آنکه درختانی را که با هزینه صد و پنجاه میلیارد دلار پرورش داده و به بارآوری رسانده ایم، درست در لحظه ی بارآوری، آنها را به باغ دیگران انتقال می دهیم تا از دستاورد آنان دیگران بهره مند شوند! نکته دیگر اینکه اگر شصت و دو درصد نخبگان ما به کشورهای دیگر می روند، سی و هشت درصد دیگران نیز در این مملکت چنان که باید و شاید مورد بهره برداری قرار نمی گیرند و نمی توانند در تحول فکر و فرهنگ و دانش و تکنولوژی کشورمان، اثر بگذارند و تحول ایجاد کنند.

راستی چرا چنین شده ایم؟ هدف این نوشته پاسخ دادن به این سؤال است. می خواهیم بدانیم که چرا از نخبگان ما تعدادی فرار می کنند و تعدادی دیگر که در این کشور می مانند مورد بهره برداری لازم قرار نمی گیرند و در تحول جامعه نقشی ندارند؟! به نظر من فرار مغزها از طرفی و ناکارآمد بودن نخبگان باقی مانده در کشور از طرف دیگر، به خاطر شرایط ویژه جامعه ماست. است. این شرایط ویژه، نتیجه عوامل زیر است:

1- علمی نبودن جامعه ، در جامعه ای که مدیریت، علمی نباشد و صنعت حالت مونتاژ داشته باشد، نخبگان جایگاهی

نخواهند داشت. زیرا در مدیریت سلیقه‌ای محور کارها، سلیقه مدیران است، نه برنامه‌ریزی و تدبیر علمی. به همین دلیل، در مدیریت سلیقه‌ای، نه تنها از نخبگان بهره نمی‌گیرند، بلکه فرصت اظهار نظر هم نمی‌دهند. به همین دلیل است که دانشگاه‌های ما، مرجع مراکز مدیریتی و صنعتی کشورمان نیستند. رؤسای دانشگاه‌ها همیشه از این بابت گله دارند و دولت‌ها همیه به ضرورت این ارتباط تأکید کرده‌اند، با این وصف هم چنان میان مراکز علمی ما با مراکز مدیریتی و صنعتی رابطه‌ای وجود ندارند.

2- جدی نگرفتن تخصص، ما هنوز ارج و اعتبار تخصص علمی را درک نکرده‌ایم، بلکه مانند جامعه‌های گذشته، تنها به ایمان و تعهد و وفاداری اشخاص فکر می‌کنیم. ما هنوز باور نکرده‌ایم که برای مدیریت در عصر حاضر، داشتن تخصص اصلی‌ترین شرط است و تعهد و دین‌داری در ردیف شرایط عمومی مسئولیت است. شرایط عمومی همانند داشتن عقل و بلوغ و هوشیار بودن و امثال اینها...

اینها شرط عامند، یعنی برای تصدی همه‌ی مشاغل لازمند. همه‌مستولان باید عاقل و بالغ و دیندار باشند. عاقل و بالغ و دین‌دار بودن باعث تخصیص شغل نمی‌شود. برای تخصیص شغل و سپردن مسئولیت، شرایط عمومی کافی نیستند، بلکه باید شخص تخصص لازم را داشته باشد. اگر ما به یک خلبان یا وزیر کشاورزی نیازمندیم، نمی‌توانیم هر کسی را تنها به دلیل عاقل و بالغ و دین‌دار بودن خلبان کنیم یا به وزارت کشاورزی بگماریم. بلکه باید در کار خود تخصص داشته باشد و همین‌طور مسئولان مشاغل دیگر باید بر اساس تخصص که شرط خاص مسئولیت است منصوب شوند، نه بر اساس شرایط عام مانند عقل و بلوغ و ایمان. ما با کم‌رنگ کردن تخصص و محور قرار دادن تعهد از چند جهت به مدیریت جامعه آسیب می‌زنیم.

از جمله :

- کارها شخص محور می‌شود نه برنامه محور.

- به توان کاری اشخاص توجه نمی‌شود و هرکسی می‌تواند هر شغلی را انتخاب کند یا بپذیرد و هم‌زمان در چندین جا فعالیت داشته باشد.

- بی‌ارتباط ماندن مدیریت‌ها با مراکز علمی و پژوهشی و ده‌ها اشکال دیگر.

روشن است که در جامعه‌های سنتی گذشته، کارها پیچیدگی نداشتند و با همین شرایط عمومی اداره کارها امکان داشت. اما در دنیای جدید، به خاطر پیچیدگی مسائل نمی‌توان به شرایط عمومی قناعت ورزید بلکه باید کارها بر محور تخصص تقسیم شوند. چون جامعه ما حال و هوای جامعه‌های سنتی را دارد، به همین دلیل به تخصص توجه نمی‌کند و چون نخبگان تنها به خاطر تخصص‌شان ارج دارند، در جامعه ما ارج و اعتبار لازم را نخواهند داشت.

3- مدیریت غیر نخبگان، در جایی که مدیران، نخبه پرور باشند نه نخبه! ممکن است نخبگان را مورد لطف و عنایت قرار دهند اما به آنان مجال کار نخواهند داد. ما به نخبگان وام می‌دهیم و یا کمک تحصیلی می‌پردازیم و از او تبعیت و تسلیم می‌خواهیم در صورتی که کشورهای پیشرفته به نخبگان ما، شغل می‌دهند و از آنان تدبیر و ابتکار می‌خواهند. ما می‌خواهیم متخصصان دستیار و فرمان بر غیرمتخصصان باشند. در صورتی که همین نخبگان متخصص باید طراح، برنامه ریز و مدیر باشند.

4- بی‌توجهی دانشگاه‌ها به نیاز جامعه، دانشگاه‌های ما به نیاز جامعه توجه ندارند و لذا فارغ التحصیلان آنان کاری پیدا نمی‌کنند و یا به کاری می‌پردازند که به استعداد و تحصیل آنان ارتباطی ندارد. اگر جامعه، از یک مهندسی علمی برخوردار بود، دانشگاه‌ها، براساس نیاز جامعه، فعالیت می‌کردند و فارغ التحصیل تحویل می‌دادند. جامعه هم بی‌درنگ آن فارغ التحصیلان را جذب می‌کرد چون به وجود آنان نیاز داشت. اما اگر مسئولان دانشگاه‌ها، بدون توجه به نیاز جامعه، فارغ التحصیلان زیادی داشته باشند، بدیهی است که این فارغ‌تحصیلان که نخبگان هم در میان آنان هستند، جایگاهی در جامعه، نخواهند داشت.

5- تحقیر نخبگان، وقتی همواره نخبه را اداره کنند و مدیریت را به او ندهند و علاوه بر این مدیران به گونه‌ای رفتار کنند که برخلاف میل و دانش و تشخیص نخبگان باشد، به طور طبیعی نخبه تحقیر می‌شود و از زندگی و محیط کارش لذت نمی‌برد. بدین سان نخبگان می‌بینند که کار در دست کسانی است که نه از راه علمی بلکه از راه‌های دیگر به مقام رسیده‌اند و نیز کارشان رانت خواری و رشوه‌گیری است و همه تلاش‌شان در جهت کسب مال و جاه است، اما نخبگان نه جایگاه شایسته‌ای دارند و نه درآمد رضایت‌بخشی. در نتیجه، احساس حقارت خواهند کرد و عملاً تحقیر خواهند شد!

اینها مواردی از شرایط نامناسب جامعه ما هستند که زمینه را برای فرار مغزها آماده می‌سازند. اما کشورهای دیگر چه می‌کنند؟ در آن کشورها کار تعریف شده است و نیازها معلوم‌اند، به خاطر همین نیازها، کسانی را که از عهده کار برآیند به سادگی می‌پذیرند و به آنان کار و اختیار می‌دهند و در حد معمول از امکانات جامعه برخوردار می‌سازند و سپس از او کار و ابتکار می‌خواهند و به نسبت همین کار و ابتکارش، او را بالا می‌برند و از امکانات بیشتر بهره‌مندش می‌سازند.